

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

پرسش هفتم این بود که خبرگان مورد مراجعه مردم نتوانند از طریق مشورت به رأی واحد دست پیدا کنند، در این صورت آیا راهکاری به جز قرعه وجود دارد یا خیر؟

در پرسش ششم به اینجا رسیدیم که برای دستیابی به رهبری واحد باید یا از طریق مشورت اقدام نمود و یا منتخبین و منتخبین از طریق مرجحات کمی و کیفی عمل کنند و یا در صورت عدم وجود هیچ نوع مرجح کیفی و کمی بررسی شود که آیا شورای رهبری قابل طرح است یا خیر که در این صورت دست به دامن قرعه بشوند. این موضوع پرسش هفتم است؛ آیا بعد از ارتفاع مرجحات کمی و کیفی، شورای رهبری می‌تواند راه حل باشد؟

در گذشته عنوان شد که ما در ادله شرعی هیچ دلیلی مبنی بر رجحان و یا جواز شورای مع الحکم نداریم. بیان شد که سه نوع شورای حکومتی و یا شورای سیاسی وجود دارد؛ شورای قبل الحکم، شورای مع الحکم، شورای بعد الحکم. فرض بحث ما در اینجا شورای مع الحکم است؛ یعنی شورایی که خود آن شورا حکومت کند و رهبری را به دست بگیرد. ولایت امر، خود شورا است. گفتیم همه ادله شورا، فاقد حتی سیره مبتنی بر شورای رهبری در تاریخ اسلام است و آنچه هست یا شورای قبل از حکم است و یا شورای بعد از حکم. آنچه اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد، شورای رهبری است که بیان شد دلیلی برای اثبات چنین شورای نداریم؛ معذالک چون همه گزینه‌ها به این شورای رهبری منتهی شده است، بررسی می‌کنیم که چه باید انجام بگیرد.

بدون در نظر گرفتن اشکال اول که عنوان شد چنین شورایی در تاریخ اسلام و در سیره ائمه اطهار علیهم السلام و حتی سیره مخالفین آن‌ها سابقه نداشته و هیچ دلیلی هم بر صحت آن وجود ندارد، در این نوع شورای رهبری اشکالاتی وجود دارد.

اشکال اول این است که اگر ما بخواهیم شورای رهبری داشته باشیم، معنای شورای رهبری تقیید ادله نصب در هر یک از اعضای این شورا به موافقت دیگران است. بیان شد که ولی امر باید مأذون و منصوب برای ولایت امر باشد. لذا بحث در ولایت فقهاست، اما به نحو شورایی. ما اگر بخواهیم شورای رهبری به راه بیندازیم معنایش این است که اطلاق دلیل نصب فقیه را برای ولایت امر در هر یک از این افراد جامع الشرایط (که هیچ کدام نسبت به دیگری نه مرجح کمی دارد و نه کیفی) را به شرط موافقت دیگران مقید کنیم. این تقیید

دلیل لازم دارد و ما دلیلی برای آن نداریم. وقتی که فرمود: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»^۱ و یا اینکه فرمود: «يُنْظَرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا أُسْتُخِفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا زُكُّ، وَ الْرَّأْدُ عَلَيْنَا الْرَّأْدُ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكَ بِاللَّهِ، الْحَدِيثَ.»^۲ عبارت «جَعَلْتُهُ» در اینجا به صورت مطلق آورده شده است و شورای رهبری به این معناست که دلیل ولایت نسبت به هر یک از اعضای این شورا مقید به موافقت دیگری باشد و این چیزی است که دلیلی برای آن وجود ندارد. لذا چون دلیلی برای تقیید وجود ندارد، نمی‌توان هر یک را به پابندی به شورا ملزم کرد.

اگر گفته شود که در اینجا دلیلی وجود دارد و آن هم ضرورت است و اگر بنا باشد که هر یک به نظر دیگری عمل کند هرج و مرج به وجود می‌آید که موجب اختلاف و نقض غرض از نصب حاکم می‌شود و به جای اینکه جامعه دارای نظم شود، دچار بی‌نظمی شده و به جای اینکه در نتیجه ولایت امر فقیه جامعه سروسامان پیدا کند، دچار نابسامانی می‌شود. این ضرورت عقلی، تقیید هر یک به نظر دیگری را اقتضا می‌کند.

این حرف جواب دارد و آن هم این است که با توجه به امکان تعیین رهبر واحد از طریق قرعه، این ضرورت مطرح نمی‌شود و ضرورتی در کار نخواهد بود. مادامی که همه این‌ها دارای شرایط تامه هستند و قاعده «القرعه لكل امر مشكل» هم وجود دارد و در همه ادوار تاریخ قاعده قرعه مورداستفاده همه فقها بوده است، دیگر بحث ضرورت مطرح نمی‌شود. الزامی ندارد که چند نفری حکومت کنند، بلکه یک نفر را انتخاب کنند تا حکومت کند. ضرورتی که ما به خاطر آن به تقیید دلیل نصب برای ولایت متوسل شویم، با توجه به راه حل قرعه، وجه عقلی ندارد. لذا این حرف درستی نیست که بگوییم به دلیل اینکه ضرورت اقتضا می‌کند، باید شورا تشکیل بدهیم که این شورا به معنای تقیید اختیارات هر یک از این فقها به موافقت نظر دیگری باشد.

این مسئله را نیز قبلاً گفته‌ایم که اصل حکومت از اوجب واجبات است و کسی که از سوی شارع مشمول دلیل نصب است، وظیفه دارد که بیاید و حکومت کند و حق ندارد که حکومت نکند؛ مثل کسی که برای قضاوت نصب شده است. درجایی که چند فقیه جامع‌الشرایط وجود دارد، اگر کسی بیاید و عملاً حکومت را در دست بگیرد، از دیگران ساقط می‌شود؛ اما اگر فرض این باشد که هر یک بگویند وظیفه من است که حاکم باشم، اگر راهی برای تعیین یکی از آن‌ها وجود داشته باشد که (گفتیم قرعه چنین راهی است) دیگر بار از روی

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۴۸۴

۲. الفصول المهمة فی أصول الأئمة (تکملة الوسائل)، ج ۱، ص ۵۳۸

دوش دیگران برداشته خواهد شد و دیگران وظیفه نخواهند داشت؛ اما تا جایی که این بار برداشته نشده است و همچنان روی زمین باقی است و تا وقتی که همچنان دلیل نصب شامل همه فقهای جامع‌الشرایط می‌شود، چون هیچ‌یک از آن‌ها هنوز متصدی امر نشده است، خواه‌ناخواه اگر کسی بگوید که این حق تصدی ندارد، مگر با موافقت دیگران، این تقیید است و احتیاج به دلیل دارد و ما چنین دلیلی نداریم.

اگر هم گفته شود که دلیل بر این تقیید ضرورت عقلی است، گفته می‌شود که در اینجا ضرورت عقلی وجود ندارد، چون یک راه عقلایی و عقلی میسور وجود دارد و آن‌هم راه قرعه است. می‌توان به وسیله قرعه یکی را انتخاب کرد و بقیه از او اطاعت کنند. ضرورتی برای مقید کردن اختیارات هر یک به موافقت دیگری وجود ندارد.

یکی از حضار: درجایی که چند نفر واجد شرایط وجود داشته باشند، تقوا اقتضا می‌کند که یکی به نفع دیگری کنار بکشد و بگوید درجایی که او هست، من کنار می‌روم.

استاد: ممکن است تقوای او اقتضا کند که حتماً باید خود من تصدی امر شوم. گاهی مسئله را به عنوان هوس ریاست مطرح می‌کنید که در چنین جایی تقوا اقتضا می‌کند که کنار برود؛ اما گاهی مسئله این است که اوضاع جامعه به هم ریخته و من هم از همه بهتر می‌توانم کشور را اداره رده و مشکل را حل کنم و قدرت مدیریت بهتری دارم. بهتر می‌توانم به جامعه اسلامی سامان بدهم و احکام اسلامی را جاری کنم. وقتی چنین چیزی را احساس کرد و فکر کند که اگر کنار بکشد ممکن است ضعفی در بنیه حکومت به وجود بیاید [نباید کنار برود]. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با تمام عظمتش وارد میدان شد و فرمود من برای این کار اصلح هستم و شما چه کاره هستید؟!

__ در مورد حضرت امیر نصب خاص وجود داشت.

استاد: در اینجا علاوه بر نصب خاص دلیل دیگری هم وجود دارد و آن‌هم آشنایی با شخصیت خودش است. می‌گوید من می‌دانم که بهتر از بقیه می‌توانم امور را اداره کنم. مثلاً فرض کنید شخصی که به عنوان قائم مقام رهبری درگذشته معروف بود و در برابر ایشان هم فردی مثل آقای بهشتی قرار دارد. آقای بهشتی احساس می‌کند که اگر کار به دست این فرد بیفتد، به دلیل خیلی خاص که از دیگران پنهان است و از او پنهان نیست مثل اینکه این فرد تحت تأثیر مشاورین خود قرار می‌گیرد و ممکن است در آینده محل نفوذ دیگران واقع شود.

اشکال دومی که در اینجا پیش می‌آید این است که اگر رهبری شورایی شد و همه اعضای این شورا وظیفه اعمال ولایت پیدا کردند، در خیلی از موارد و یا لااقل در بعضی از موارد اختلاف نظر بین این‌ها به وجود می‌آید؛ چون تمام این‌ها صاحب نظر هستند و اگر اختلاف نظر در بین آن‌ها فرض نشود، با صاحب نظری آن‌ها منافات دارد. هر دو هم به این نتیجه رسیده‌اند که اگر این کار را انجام ندهیم، ضرر بالایی به جامعه اسلامی وارد می‌شود. نقل می‌کنند که وقتی اولین کشتی جنگی آمریکا وارد خلیج فارس شد، امام فرمودند: این کشتی را بنزید و اجازه ندهید که وارد خلیج فارس شود. خیلی از کسانی که متصدی امور نظامی بودند گفتند نمی‌شود که ما دو جبهه جنگی برای خود بازکنیم. نتیجه آن این شد که ما تا به امروز داریم رنج تصمیم غلط آن آقایان را می‌کشیم؛ چون به حرف امام عمل نکردند و فشار آوردند که نمی‌شود. امام هم وقتی دید که فرماندهان نظامی روحیه این کار را ندارند، نمی‌توانست تکلیف را بر کسانی که روحیه انجام آن را ندارند الزامی کند. در اینجا دو نظر وجود دارد: یک فقیه می‌گوید بنزید و فقیه دیگر می‌گوید نزنید؛ چون فاجعه به بار می‌آید. در اینجا چه می‌توان کرد؟ با توجه به اینکه اینجا شورای رهبری عالی‌ترین مرکز تصمیم‌گیری است و مرجع دیگری وجود ندارد که هنگام اختلاف به آن مرجع رجوع کنند. در اینجا چه باید کرد؟ در اینجا است که اختلاف به وجود می‌آید و این اختلاف منشأ فساد در جامعه اسلامی می‌شود و اوضاع به هم می‌ریزد. حتی اگر فرض کنیم که یکی از آن‌ها در برابر اکثریت باشد؛ دو نفر از آن‌ها بگویند بزن و او بگوید نزن. آن دونفری که گفتند بزن! زدند و هرج و مرج شد و آتش در همه جا افتاد و کلی فاجعه به بار آورد. مسئله رهبری چیزی نیست که بتوان گفت می‌شود آن را با یک عمل شورایی راه انداخت.

ما یک تجربه سختی درباره شورای عالی قضایی در جمهوری اسلامی گذرانیدیم؛ قریب به ده سال شورای عالی قضایی داشتیم و در آخر ناگزیر شدیم در قانون اساسی جدید شورای عالی قضایی را لغو کنیم. همه گفتند شورای عالی قضایی فشل است و نمی‌تواند اوضاع مملکت را از نظر قضایی اداره کند؛ باوجوداینکه امور قضایی یک بخش از بخش‌های ولایت بود، اهل حل و عقد ما ناگزیر شدند که در تجدیدنظر در قانون اساسی شورای عالی قضایی را تبدیل به رئیس قوه قضاییه کنند. ما در حال حاضر رئیس قوه قضاییه داریم درحالی‌که سابقاً این‌گونه نبود؛ بلکه یک شورای پنج یا شش نفر بود که همه آن‌ها اختیارات قضایی داشتند و باید به شکل شورایی قوه قضاییه را اداره می‌کردند. کلی مشکل به بار آمد و در نظام قضایی تزلزل به وجود می‌آمد.

سؤال یکی از حضار: چرا این اختلافات در مجلس به وجود نمی‌آید؟

استاد: در مجلس هم به وجود می‌آید با وجود اینکه اعضای که انتخاب می‌شوند اختیاری ندارند. انتخاب آن‌ها مقید به رأی اکثریت است و یا به قوانینی که برای مجلس شورای اسلامی تصویب و تنظیم می‌شود که به آن آیین‌نامه می‌گویند. آیین‌نامه می‌گوید کسی که برای مجلس شورای اسلامی انتخاب می‌شود، مقید به این قوانین و مقررات است. اگر رأی اکثریت بود، رأی او دیگر هیچ حجتی ندارد و فاقد اعتبار است؛ اما در مسئله شورای رهبری باید فرض بر پذیرش ادله ولایت فقیه گرفته شود که این ادله، دلالت بر نصب و اعطای اختیارات ولایتی به فقیه جامع‌الشرایط به صورت مطلق دارد؛ یعنی به هر فقیه‌ای که دارای این شرایط باشد اختیارات کامل و تامه ولایت امری داده می‌شود. این چیزی است که در اینجا مانع از مسئله شورا می‌شود؛ چون دو حالت دارد: یا باید بگوییم ادله نصب در هر یک از این افراد مقید به موافقت دیگری می‌شود که گفتیم دلیلی برای این تقیید وجود ندارد. وقتی که دلیل وجود نداشته باشد، اختیار هم مطلق باشد اختلاف نظر به وجود می‌آید. در بعضی از موارد ممکن است اختلاف نظر در حدی باشد که تشخیص می‌دهد نظر او، نظر درستی نیست؛ اما مترتب ضرر زیادی هم نمی‌شود. مثل همین مسئله اف ای تی اف و یا مسئله برجام؛ یکی می‌گوید اگر برجام تصویب نشود، مملکت به باد می‌رود و یکی می‌گوید اگر تصویب شود این اتفاق می‌افتد. یکی می‌گوید نتیجه قبول اف ای تی اف چنین است و دیگری می‌گوید نتیجه عدم قبول اف ای تی اف چنان است. در چنین مواردی که طرفین اختلاف آن‌ها در حدی است که منافع کل جامعه در گروی تصمیم آن‌هاست، در اینجا مشکل پیش می‌آید. بحث ما این است که اگر هر یک از آن‌ها بخواهد به تکلیف خود عمل کنند، هرج و مرج ایجاد می‌شود. در اینجا چه می‌توان کرد؟

در حالی که اگر رهبر یکی باشد، دیگر هرج و مرج به وجود نمی‌آید و همه مکلف هستند که به حرف او عمل کنند. اگر هم اشتباه کند، می‌توان بعد اشتباه او را جبران کرد؛ اما هرج و مرج به وجود نمی‌آید. این قاعده‌ای است که بعدها بیشتر بررسی می‌شود که در مسائل رهبری، مصلحت اطاعت از رهبری بیش از مصلحت واقع است؛ یعنی اگر رهبر در یکجا اشتباه کند، در اینجا دو راه وجود دارد اول اینکه با او مخالفت کنیم و بگوییم تصمیم شما اشتباه است و ما به حرف تو عمل نمی‌کنیم و اوضاع را برهم بریزیم. راه دیگر این است که ما بگوییم از شما اطاعت می‌کنیم و اگر اشتباه هم باشد، پای اشتباه شما می‌ایستیم. مصلحت در مورد دوم است. همیشه این قاعده کلی است و لذا بر مبنای این قاعده کلی، گاهی رهبر معصوم در برابر نظر مردم کوتاه می‌آید. گاهی مردم باید در برابر نظر رهبر کوتاه بیایند و این درجایی است که رهبر غیر معصوم است و نظری داده که طبق نظر بعضی از مردم مخالف واقع است. در چنین جایی اگر مردم کوتاه بیایند، به نفع مردم تمام می‌شود.

منظور ما در اینجا از مردم همان جمع مخالف هستند. حتی اگر نظر این مردم با واقعیت موافق باشد و نظر رهبری مخالف باشد. البته این یک طرف مسئله است.

طرف دیگر مسئله در سیره معصومین زیاد اتفاق افتاده است که فرد معصوم نظری داشته، ولی نظر غالب مردم و مسلمین و افراد جامعه، نظر دیگری بوده است. معصوم می‌بیند که اگر به نظر مردم عمل نکند، هرج و مرج به وجود می‌آید و شیرازه امور از هم پاشیده می‌شود؛ به نظر مردم تن می‌دهد، با وجود اینکه نظر مردم مخالف واقع است. معنی آن این است که حفظ انسجام جامعه برتر از ادراک بعضی از مسئله واقعی است؛ یعنی این حفظ مصلحت از هر مصلحت دیگری بالاتر است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تن به تحکیم داد. امام حسن علیه السلام به آتش بس با معاویه رضایت داد. در مواردی که در سیره رسول اکرم صلوات الله تعالی علیه و در مشورت با اصحاب بیان کردیم که در بعضی از موارد رسول خدا نظری داشت و صحابه نظر دیگری می‌دادند و حضرت به نظر اصحاب عمل می‌کرد با اینکه نظر خود ایشان نظر درست بود.

بیان شد که برتر و روشن‌تر از همه مسئله هارون و موسی علیهما السلام است؛ هنگامی که حضرت موسی علیه السلام از مناجات با خدا برگشت و دید بنی اسرائیل گوساله پرست شده‌اند، به هارون علیه السلام اعتراض کرد: «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي * قَالَ يَا ابْنَ أُمِّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي»^۱ خودت به من توصیه کرده بودی و وقتی رفتی به من چنین گفتی: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنَمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»^۲ تو به من دستور اصلاح دادی. یکی از مهم‌ترین مصادیق اصلاح، حفظ انسجام جامعه است و من با دستور تو مخالفت نکردم.

در روایات ما عدم جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با خلفایی که بر سرکار آمدند، بر اساس همین مسلک بوده است: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَا سُلْمَ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَى خَاصَّةٍ التَّمَسَّاسِ لِأَجْرِ ذَلِكِ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَ زِبْرَجِهِ»^۳ حضرت از یک مسئله خیلی مهم که مسئله امامت ظاهری و تصدی عملی امور مسلمین است، کوتاه آمد و با آن‌ها همراه شد تا انسجام جامعه اسلامی حفظ شود. این مصلحت حفظ انسجام، خیلی مسئله مهمی است.

۱. طه: ۹۲ الی ۹۴

۲. اعراف: ۱۴۲

۳. نهج البلاغة جلد: ۱ صفحه: ۵۵